

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد و بررسی راه سوم و اشکالات آن

ملاحظه فرمودید مجموعاً سه اشکال بر راه ششم وارد بود، نسبت به اشکال دوم باید این نکته را عرض کنیم که اشکال دوم، اشکال واردي نیست. اشکال دوم این بود که قدرت خرید يك امر معنوي و انتزاعي است و عرف آن را تشخیص نمی‌دهد، عرف قدرت خرید را به عنوان مال خارجي تلقی نمی‌کند، بلکه عرف مال خارجي را همین پول کاغذی می‌داند و قدرت خرید را به عنوان يك حيث تعليلي براي این پول کاغذی تلقی می‌کند، که این را دیروز بیان کردیم، اشکال این مطلب این است که اولاً اگر قدرت خرید را بپذیریم يك امر معنوي است، آیا امر معنوي چیزی است که مورد فهم عرف نیست؟ و آیا باید بگوئیم حتماً عرف آن را مال نمی‌داند. لازمی این بیان این است که در این زمان ما که حقوقی داریم به نام حقوق معنوي، مثل حق التألیف، حق اختراع، بگوئیم اینها هم مال نیست چون عنوان خارجي را ندارد. به عبارت دیگر در این اشکال معیار برای اینکه يك چیزی مال باشد، مال خارجي بودن را قرار داده، در حالی که این معیار نیست، معیار مال است، این ادله‌ای هم که می‌گوید «من أتلّف مال الغير» اتلاف دارد، مال خارجي را شامل می‌شود، مال معنوي را هم شامل می‌شود. شما این نکته را مکرر شنیدید که در باب اتلاف ممکن است بعضی از مصادیق آن در زمان نزول حدیث و صدور حدیث اصلاً معنا نداشته باشد، در آینده مصداق پیدا کند، این بحث رؤیت هلال که «صم للرؤية و افطر للرؤية» ملاک را رؤیت قرار داده است.

یکی از حرف‌های کسانی که می‌گویند دیدن با تلسکوپ اعتبار ندارد این است که می‌گویند در زمان صدور حدیث تلسکوپ نبوده! ما در جواب می‌گوئیم نباشد، رؤیت اطلاق دارد و اطلاقش اعم است از رؤیت با چشم عادی و چشم مسلح، اطلاقش هر دو را می‌گیرد و ما در آن کتاب رؤیت هلال با ابزار جدید مفصلاً بحث و اثبات کردیم. در ما نحن فیه هم همینطور است؛ البته این روایت نیست بلکه يك روایت اصطیادي است، «من أتلّف مال الغير فهو له ضامن» حالا در زمان قدیم مال غیر همین مال خارجي بوده، در زمان ما يك مصداق دیگری به این مال اضافه شده، همین مال معنوي، این هم مال، حق تألیف و اختراع مال، این هم عنوان مال را دارد، لذا وقتی عنوان مال را دارد احکام مال برایش بار می‌شود، پس این که در جواب دوم ذکر شد که قدرت خرید يك عنوان معنوي و انتزاعي است و عرف آن را نمی‌فهمد و مال نیست! اولاً که مال هست، بلا تردید مال است و ثانیاً نکته‌ی مهم‌تر این است که هم‌هی مردم قدرت خرید را می‌فهمند، شما ده سال پیش از دیگری هزار تومان قرض گرفتید، الان اگر هزار تومان را به او بدهی می‌گوید من با هزار تومان ده سال پیش می‌توانستم ده کیلو گوشت بخرم، اما با هزار تومان الان صد گرم گوشت هم نمی‌دهند! مسئله‌ی قدرت خرید را چرا می‌فرمایید عرف نمی‌فهمد! نکته خارجی: در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «**تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً**» [1] روایتی وارد شده، ظاهراً امام صادق (علیه السلام) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که امیر المؤمنین فرمود این «**لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا**» حتی اگر کسی به این مقدار باشد که بگوید بند کفش من از بند کفش دیگری بهتر است این هم می‌شود اراده‌ی علو [2].

حالا بروید به علما بگوئید «لا یریدون علواً» می‌گویند این ظهور در همان اراده‌ی سلطنت و حکومت و این چیزها دارد و شامل مصادیق دیگر نمی‌شود! در حالی که خود حضرت فرمود یکی از مصادیق این است که کسی بگوید بند کفش من از بند کفش دیگری بهتر است «شراک نعله أجد من شراک نعل صاحبه» این بهتر از آن است، این را می‌فرماید یکی از مصادیق اراده‌ی علو است. در «طلب العلم فريضةً علي كلِّ مسلمٍ و مسلمة»، می‌گوئیم علم اطلاق دارد؛ هر علمی در هر زمانی الی یوم القیامة را شامل می‌شود. حالا این طلب العلمی که در کلام پیامبر آمده در 1400 سال پیش آیا یعنی همان علم موجود در زمان پیامبر مراد بوده؛ یا تا قیامت هر چیزی که مصداق برای علم واقع می‌شود مشمول این حدیث است. یک فرمایشی را امام (رضوان الله علیه) در بحث بیمه دارند، در تقریراتی که از مسائل مستحدثه‌ی امام به عنوان بیمه نوشته شده آمده؛ بعضی گفتند مراد از این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی همان عقود در زمان نزول آیه بوده، همان عقودی که در آن زمان بین مردم متعارف بوده. عقد بیمه در زمان ما چون در آن زمان نبوده «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شاملش نشود. امام یک تعبیر زیبایی دارند و می‌فرمایند این فکر از جمود حنبلی بدتر است و همینطور هم هست! اگر ما این کار را بکنیم باب اجتهاد بسته می‌شود. حالا ما در این اشکال دوم می‌خواهیم مناقشه کنیم؛ نکته‌ی دیگر این است که چه کسی می‌گوید قدرت خرید یک امر معنوی است، این یک امر عینی است، می‌گوئیم با این هزار تومان می‌شود دو کیلو گوشت خرید، این امر عینی است و امر انتزاعی نیست، همان طوری که پشتوانه در باب پول یک امر عینی است قدرت خرید هم یک امر عینی است، یک امر معنوی انتزاعی نیست.

راه هفتم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول [3]

در این راه هفتم مستدل می‌گوید ما قبول داریم بین نقد حقیقی و نقد اعتباری فرق وجود دارد، نقود حقیقیه مثل درهم و دینار، مثل طلا و نقره، ضمان اینها به مثلشان است، ضمان نقصان قیمت در آنها معنا ندارد، چون مالیتشان همین جنس حقیقی‌شان است همین طلا، تمام مالیت را همین طلا تشکیل می‌دهد و اینها هم عنوان مال مثلی را دارند مثل سایر اموال مثلیه. لذا همانطور که در سایر اموال مثلیه نقصان قیمت متعلق ضمان نیست، در نقود حقیقیه هم نقصان قیمت متعلق ضمان نیست، یک طلایی را آن زمانی که تلف کرده، آن زمانی که از مالکش قرض کرده گرمی هزار تومان بوده، حالا که تلف کرده و می‌خواهد بدانش را بدهد این طلا گرمی نُهصد تومان شده، اما می‌آید می‌گوید چند مثقال طلا از تو تلف کردم؟ می‌گوید دو مثقال، این هم دو مثقال طلا. ولو این دو مثقال طلایی که الان می‌دهد قیمتش از آن دو مثقال طلایی گذشته کمتر شده باشد اما این متعلق ضمان نیست! چرا؟ چون تمام مالیتش همین طلا بودنش است، تمام مالیتش همین جنس حقیقی بودنش است که می‌شود گندم و سایر اموال مثلیه، این در نقود حقیقیه مثل طلا و نقره. اما در نقود اعتباریه اینطور نیست که بگوئیم خود تمام مالیتش به همین کاغذ است، در نقود اعتباریه قبلاً هم بیان کردیم چون یک منفعت استهلاکیه ندارد، از خود این کاغذ نمی‌شود استفاده کرد منفعت استهلاکی ندارد، تنها منفعتی که برای نقود اعتباریه مطرح است منفعت تبادلیه است یعنی شما به وسیله‌ی این پول مبادله می‌کنید.

حالا بیائیم این تبادل را تحلیل کنیم، می‌گوئیم این تبادل یعنی چه؟ مستدل می‌گوید این تبادل همان قوت خرید است، یعنی عرف و عقلا می‌گویند این پول منفعت ذاتی ندارد، منفعت استهلاکی ندارد، منفعت تبادلی دارد، یعنی از اوصافش قدرت خرید است و این را به منزله‌ی یک وصف حقیقی برای پول قرار می‌دهند. آن وقت در اشیاء، در گندم، شما وقتی می‌خواهید بگوئید ضمانش به مثل است می‌گوئید مثل آنست که تمام اوصاف این را داشته باشد، پس باید وقتی هم در پول کسی می‌خواهد ضمان را بدهد، تمام اوصافش را از جمله این قدرت خرید را باید رعایت کند. مستدل بالاتر می‌رود؛ تا اینجا مسئله‌ی صفت مطرح بود بگوئیم قدرت خرید به عنوان یک صفت مطرح است، بلکه حقیقت نقد به این است. و اینجا در مسئله‌ی قدرت خرید که می‌گوئیم حقیقت نقد به آن است، می‌گوید ما دو مطلب داریم، یک مطلب این است که اشیاء و کالاها در بازار، قیمتشان ارتفاع و انخفاص پیدا می‌کند، به اعتبار قانون عرضه و تقاضا، مثلاً می‌گوئیم فلان گوشت اگر عرضه کم باشد و تقاضا زیاد گران می‌شود، عرضه زیاد باشد و تقاضا کم، ارزان می‌شود. در بین کالاها معیار و ملاک در بالا و پائین رفتن قیمت قانون عرضه و تقاضاست. اما خود پول - حالا که ما گفتیم قدرت خرید در مرحله‌ی اول از اوصاف است و بعد گفتیم حقیقتش است اگر ارتفاع و انخفاص

مربوط به ارتفاع و انخفاض کالا باشد مستدل می‌گوید این متعلق ضمان نیست! چون گوشت کم شده گران شده و چون زیاد شده ارزان شده، می‌گوید این بالا و پائین رفتن که مربوط به کالا و اجناس است در دایره‌ی ضمان قرار نمی‌گیرد، اگر خود این نقد یک ارتفاع و انخفاضي با قطع نظر از بازار و کالا داشته باشد، مثلاً جنگ شروع می‌شود، اعتبار يك دولت پائين می‌آید و پولش هم کم‌ارزش می‌شود، جنس در بازار به همان اندازه است، حالا روز اول جنگ جنس به همان اندازه است اما ناامني که در کشوري ایجاد می‌شود ارزش پول پائين می‌آید، امنیت که در کشور زیاد می‌شود ارزش پول بالا می‌رود، مستدل می‌گوید این ارتفاع و انخفاض متعلق براي ضمان است.

ارتفاع و انخفاض و قدرت خریدي که مربوط به خود پول باشد این متعلق براي ضمان واقع می‌شود و الا اگر مربوط به اجناس در بازار باشد ربطی به ضمان ندارد و در دایره‌ی ضمان قرار نمی‌گیرد. نتیجه این می‌شود که مستدل می‌گوید اولاً نقد اعتباري مانند نقد حقيقي مثلي است. ثانياً مسئله‌ی قدرت خرید یا از اوصاف این مثل است یا حقیقت این نقد است، پس ضمان يك هزار توماني که يك کاغذ هزار توماني که معادل اسمي او هست نیست! بلکه وقتي کسی يك هزار توماني را اتلاف می‌کند دو چیز را ضامن است؛ هم خصوصیات جنسیه‌اش را ضامن است و هم خصوصیات مثلیه و قدرت خرید را ضامن است. کسی که يك هزار تومان را اتلاف می‌کند، هزار توماني که در آن زمان به اعتبار دولت ارزش داشته، چقدر بوده؟ همان را ضامن است. حالا فرض کنید در آن زمان امنیت در کشور بوده و این هزار تومان خیلی ارزش داشته، اما حالا که می‌خواهد بپردازد عوض بدهد امنیت در کشور نیست و نمی‌تواند فقط هزار تومان بدهد بلکه باید پنج هزار تومان بدهد و آن را جبران کند. بعد شاهدهي که می‌آورند این است که اولاً در باب پول نمی‌شود اگر من هزار تومان از کسی تلف کردم بگویم این ده روپیه را بگیر به جای هزار تومان، از يك جنس دیگر نمی‌شود داد، از همان هزار تومان باید به او بدهی و این ارتفاع و انخفاضي که مربوط به خود نقد است را هم ضامن است و باید بپردازد. يك سؤالي را مستدل در آخر جواب می‌دهد و آن این است که ما از کجا این را محاسبه کنیم؟

هزار تومان دو سال پیش به اعتبار دولت آن سال با هزار تومان حالا به اعتبار دولت حالا چگونه قابل محاسبه است؟ ایشان می‌گویند طریقه‌ی محاسبه‌اش یکی از این سه راه است؛ یا این را با سایر ارزها مقایسه کنند، مثلاً بگوئیم با هزار تومان دو سال پیش صد دلار می‌دادند و الآن با آن هزار تومان پنجاه دلار می‌دهند، ببینیم این هزار تومان نسبت به دلار کم و زیاد شده یا نه، این يك راه که با ارزها و پول‌هاي دیگر مقایسه شود. راه دوم این است که اجناسي که غالباً قیمت‌شان ثابت است، فرض کنید در کشور ما قیمت نان ثابت باشد، بیائیم با آن محاسبه کنیم. راه سوم این است که متوسط قیمت کالاها را بگیریم، بگوئیم این بازار ده ساله متوسط کالاها چقدر بوده، آن را معیار قرار بدهیم و این پول را نسبت به آن متوسط باید بسنجیم، این راه هفتم است که خلاصه‌اش را بیان کردیم و نتیجه‌اش را هم بیان کردیم، راه محاسبه‌اش را هم بیان کردیم. حالا در اینجا سه اشکال به این راه هفتم شده از این اشکال‌ها خواستند جواب بدهند که پیش مطالعه کنید ببینید آیا جواب‌ها و اشکالات درست است یا نه؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

1. سوره قصص، آیه 83. 2. «في كتاب سعد السعود لابن طاوس (رحمه الله) يقول علي بن موسى بن طاوس: رأيت في تفسير الطبرسي عند تفسير هذه الآية قال: و روی عن أمير المؤمنين (عليه السلام) انه قال: ان الرجل ليعجبه ان يكون شراك نعله أجود من شراك نعل صاحبه فيدخل تحتها» تفسير نور الثقلين، ج 4، ص 144. 3. «المحاولة السابعة: أن النقود إذا كانت حقیقة كالدهرم و الدينار فقد يقال بعدم ضمان نقصان قيمتها، لأن ماليتها بجنسها الحقيقي، و الذي هو مال مثلي كسائر الأموال المثلية، و أما النقد الاعتباري فحيث انه لا منفعة ذاتية استهلاكية له أصلاً، و إنما منفعته بجعله للتبادل، فتكون هذه الخصوصية - أعني قيمته التبادلية و قوته الشرائية - ملحوظة عرفاً و عقلاً كوصف حقيقي، فتكون مضمونة كضمان سائر صفات المثل، بل هذه الحيثية قد تعدّ قوام النقد و حقيقته بالمقدار المرتبط باعتبار النقد نفسه، لا بارتفاع أو انخفاض قيمة السلع الأخرى في السوق بتأثير عوامل العرض و الطلب عليها، فإذا تغيرت قيمة النقد من هذه الناحية كما إذا قلّ اعتبار الدولة المصدرة له و ضعفت قوتها الاقتصادية أو نشرت الدولة كميات أكثر منه بلا رصيد حقيقي بإزائه كان هذا التغيير كالتغير في الأوصاف العرضية للمثل، كالتلج في الصيف، و الماء في المفازة مضمونا عرفاً؛ لأهميته و خطورته و ملحوظيته عرفاً في خصوص النقود الاعتبارية، فلا يكون أداء

معادله الاسمي وفاء و أداء للمثل، و إنما مماثله المعادل لنفس القيمة و المالية المعتبرة له سابقا من نفس الجنس، فيكون هناك ضمان للخصوصية الجنسية، و ضمان للقيمة و القوة الشرائية فيه باعتبارهما معا من أوصاف المثل، و من هنا أيضا لا يصحّ دفع عملة أخرى من جنس آخر، كما أنّ ارتفاع المالية و القيمة لذلك الجنس من النقد يكون للمضمون له، لأنّ ارتفاع لمالية جنس النقد و خصوصيته المضمونة، فلا يجوز للضامن دفع الأقلّ منهما إذا ارتفعت ماليته، و في نفس الوقت يكون نقصان القيمة و القوة الشرائية مضمونا أيض. و بهذا يكون ضمان النقد مثليا، أي يضمن جنسه، كما يضمن سائر المثليات، و لا يضمن عنوان القوة الشرائية الذي قلنا في المحاولة السابقة بأنّه أمر معنوي انتزاعي، إلا أنّ مثليته تتقوم بخصوصيته الجنسية و بقيمته و قوته الشرائية معا و لكن بالمقدار المرتبط به، لا بقيمة السلع الأخرى من سائر النواحي، أي من ناحية مقدار العرض و الطلب عليها في نفسها من غير ناحية ارتباطها بقيمة النقد، فإذا كان هبوط قيمة النقد من جهة غلاء الأجناس الأخرى، أو أكثرها لندرته أو غير ذلك من أسباب ارتفاع قيمة السلع- و مؤشّره أنّ أسعارها ترتفع بلحاظ جميع العملات، و أنواع النقود الأخرى أيضا، لا خصوص النقد الرائج في البلد- فهذا لا يكون مضمونا لصاحب النقد لأنّ هذه المالية الزائدة لم تكن مرتبطة بالمالية التي كان يمثلها النقد المضمون، و إن كان هبوط قيمة النقد من ناحية تغير سعر النقد نفسه لضعف الجهة المصدّرة له اقتصاديا كان مضمونا نعم، تبقى مشكلة كيفية محاسبة القوة الشرائية للنقد من تلك الناحية، و لعلّ أفضل طريقة أن يقاس بالنسبة للعملات الأخرى الثابتة مالياتها، أو الأجناس الثابتة في ماليتها نوعا و عادة كالذهب و الفضة، أو بالقياس إلى متوسط سعر السلع في السوق في كل فترة من الزمن» مقالات فقهية، صص 77 و 78.